

A Rational Analysis of the Doctrine of “Negation of Attributes” (Nafy al-Şifāt) in the Narratives Based on the Argument from the Necessity of Limitation

Murtaḍā Khushshūbat  / Assistant Professor, Department of Theology and Philosophy of Religion,
Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran khoshsohbat@iki.ac.ir

Received: 2025/12/04 - Accepted: 2026/01/27

Abstract

The doctrine of “negation of attributes” (nafy al-şifāt) is one of the controversial discussions in attributive monotheism (tawḥīd şifātī), which emphasizes the negation of any external realization of attributes in the divine essence. In addition to its ontological dimension, it also has epistemological and semantic aspects. Although this doctrine has been accepted by many theologians and some early philosophers, today (due to the predominance of the philosophical theory of identity or ‘ayniyah) it is presented as an aberrant, rejected theory lacking rational support. However, the narrations of the Ahl al-Bayt (upon them be peace), while explicitly affirming the doctrine, provide the basis for various rational arguments for it by stating the impossible consequences of God having attributes, including the argument from the “necessity of limitation” (luzūm al-taḥaddud). Despite its special place in the narrations, this argument has rarely been treated systematically and independently. The main problem of this research is to explain and rationally analyze this entailment, drawing inspiration from the narrations. In this regard, using an analytical-rational method, four epistemological bases are examined and explained: “the inherent limitation of concepts,” “concepts as entailing limit,” “the impossibility of abstracting multiple concepts from an unlimited essence,” and “the impossibility of concepts conveying the unlimited reality.” The research findings show that based on these foundations, the entailment of attribute with the limitation of the divine essence can be rationally explained, thereby clarifying one of the arguments for the doctrine of the negation of attributes.

Keywords: name, attribute, negation of attributes, infinite, narratives of the entailment of attribute and limitation, inherent limitation of concepts, concepts as entailing limit.

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل عقلی آموزه «نفی صفات» در روایات بر اساس دلیل لزوم محدودیت

مرتضی خوش صحبت  / استادیار گروه کلام و فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) قم، ایران khoshsohbat@iki.ac.ir

دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۳ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۷

چکیده

آموزه «نفی صفات» از مباحث مناقشه‌برانگیز در توحید صفاتی است که بر نفی هر گونه تحقق خارجی صفات در ذات الهی تأکید دارد و افزون بر بُعد هستی‌شناختی، دارای سویه‌های معرفت‌شناختی و معناشناختی نیز هست. این آموزه با اینکه مورد پذیرش بسیاری از متکلمان و برخی فلاسفه متقدم بوده است، امروزه (به دلیل غلبه نظریه عینیت فلسفی) به عنوان نظریه‌ای شاذ، مطرود و فاقد پشتوانه عقلی معرفی می‌شود؛ درحالی که روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) ضمن تصریح به اصل آموزه، از طریق بیان لوازم محال صفت داشتن خداوند، زمینه طرح ادله عقلی مختلفی را برای آن فراهم آورده‌اند؛ از جمله دلیل «لزوم محدودیت»، که به رغم داشتن جایگاهی ویژه در روایات، کمتر به صورت نظام‌مند و مستقل به آن پرداخته شده است. مسئله اصلی این پژوهش تبیین و تحلیل عقلی این ملازمه با الهام از روایات است. در این راستا، با روش تحلیلی - عقلی چهار مبنای معرفت‌شناختی «محدودیت ذاتی مفاهیم»، «حدآوری مفاهیم»، «امتناع انتزاع مفاهیم متعدد از ذات نامحدود» و «عدم امکان حکایت مفاهیم از حقیقت نامحدود» بررسی و تبیین شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که بر اساس این مبانی، می‌توان تلازم وصف با محدودیت ذات الهی را به نحوی عقلانی تبیین کرد و از این رهگذر، یکی از ادله آموزه نفی صفات را روشن‌تر ساخت.

کلیدواژه‌ها: اسم، صفت، نفی صفات، نامتناهی، روایات تلازم صفت و محدودیت، محدودیت ذاتی مفاهیم، حدآوری مفاهیم.

مقدمه

آموزه «نفی صفات» یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین مباحث حوزه اسما و صفات الهی، به‌ویژه «توحید صفاتی» است. در تاریخ کلام و فلسفه اسلامی نظریه‌های گوناگونی درباره حقیقت صفات و نسبت آنها با ذات الهی مطرح شده است (ر.ک: خوش صحبت، ۱۴۰۳). در این میان، آموزه نفی صفات بر این اساس استوار است که صفات، نه عین ذات دانسته می‌شوند (نظریه حکما) و نه زاید بر ذات (نظریه اشاعره)؛ بلکه اساساً به لحاظ هستی‌شناختی، هر گونه تحقق خارجی و وجود داشتن صفات، از ذات الهی نفی می‌شود تا بساطت و یگانگی الهی محفوظ بماند (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۹۲؛ مازندرانی ۱۳۸۲ق، ج ۳، ص ۳۲۶) و صفات صرفاً اعتباراتی عقلی و انتزعاتی ذهنی‌اند که منشأ انتزاع آنها، نه ذات الهی، بلکه افعال الهی (مخلوقات) است. از این رو آموزه «نفی صفات» ضمن بیان اصلی هستی‌شناختی درباره صفات الهی، دارای سویه‌هایی معرفت‌شناختی و معناشناختی است و نظریه‌هایی همچون «نیابت»، «احوال»، «اعتباریت صفات» و «ترادف مفهومی» را می‌توان تفسیرهایی برای آن به‌شمار آورد (زارع‌پور، ۱۴۰۰، ص ۸۶؛ خوش صحبت و یوسفیان، ۱۳۹۹، ص ۳۳-۳۴).

امروزه آموزه نفی صفات رویکردی شاذ، مطرود و فاقد پشتوانه عقلی معرفی می‌شود و نظریه عینیت صفات (وحدت مصداقی و اختلاف مفهومی)، که نتیجه تأملات فلسفی در قرون اخیر است، به‌عنوان قرائت غالب در میان متکلمان امامیه و تفسیر رایج از روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام پذیرفته شده است؛ درحالی‌که بسیاری از متکلمان و حتی برخی فلاسفه به این آموزه باور داشته‌اند (ر.ک: برنجکار و زارع‌پور، ۱۴۰۱؛ زارع‌پور و دیگران، ۱۴۰۱؛ عابدی و حیدری، ۱۳۸۹؛ ساعتچی و سعیدی‌مهر، ۱۳۹۶؛ عشریه، ۱۳۹۸، ص ۱۱۶؛ خوش صحبت، ۱۴۰۳) و در منابع روایی امامیه احادیث متعددی وجود دارد که بر نفی مطلق صفات از ذات الهی و امتناع ذات از داشتن صفات صراحت دارند (ر.ک: سید رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۹-۴۰؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۶؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۴-۳۵ و ص ۵۶-۵۷؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ ابن شعبه، ۱۴۰۴ق، ص ۶۱؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۰۰).

این روایات غالباً از طریق بیان لوازم محال صفت داشتن خداوند، به تبیین آموزه نفی صفات می‌پردازند و از این رهگذر، زمینه شکل‌گیری استدلال‌هایی عقلی مبتنی بر داده‌های نقلی را فراهم می‌سازند. در میان این لوازم محال، مسئله «تلازم وصف و محدودیت ذات الهی» جایگاهی ویژه دارد. در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام، هر گونه توصیف و اتصاف خداوند مستلزم محدودیت ذات نامتناهی خداوند تلقی شده است. اگرچه آموزه نفی صفات و مبانی و ادله آن در پژوهش‌های معاصر مورد توجه قرار گرفته (ر.ک: اعتصامی، ۱۳۹۲؛ بنی‌هاشمی و روشن‌بین، ۱۳۹۳؛ برنجکار و زارع‌پور، ۱۴۰۰؛ زارع‌پور، ۱۴۰۰)، اما تحلیل عقلی مستقل و تفصیلی دلیل «لزوم محدودیت»

مبتنی بر روایات، کمتر به صورت متمرکز و نظام‌مند انجام شده است. حتی در آثاری که به بررسی مبانی و ادله این آموزه پرداخته‌اند، این دلیل غالباً به‌اختصار و در حد ذکر برخی شواهد روایی و عبارات متکلمان طرح شده است (ر.ک: برنجکار و زارع‌پور، ۱۴۰۱ الف).

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که آیا می‌توان با الهام از روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و با بهره‌گیری از تحلیل‌های عقلی، ملازمه صفت داشتن خداوند با محدودیت ذات الهی را به نحوی منقح تبیین کرد و از این طریق، یکی از مهم‌ترین ادله آموزه نفی صفات را بازسازی نمود. هدف این مقاله، نه تحلیل تفصیلی تمامی روایات ناظر به این آموزه و نه بررسی جامع همه ادله نفی صفات، بلکه تمرکز بر تحلیل عقلی دلیل «لزوم محدودیت» به عنوان یکی از برجسته‌ترین لوازم محال توصیف الهی مطرح‌شده در روایات است. نوآوری پژوهش در تمرکز اختصاصی بر دلیل «لزوم محدودیت»، تبیین مبانی معرفت‌شناختی آن و ارائه صورت‌بندی استدلالی مرحله‌به‌مرحله از این دلیل است؛ امری که در مطالعات پیشین به صورت مستقل و نظام‌مند انجام نشده است. بر این اساس، در ادامه ابتدا روایات ناظر به تلازم «وصف» و «محدودیت» گزارش می‌شود؛ سپس مفاهیم بنیادین و مبانی معرفت‌شناختی لازم برای تحلیل این ملازمه تبیین می‌گردد و در نهایت، استدلال عقلی مبتنی بر این داده‌ها، در قالب مقدماتی منظم ارائه خواهد شد.

۱. تلازم وصف و محدودیت در روایات

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در همین ابتدا باید تبیین شود، مسئله تلازم توصیف و محدودیت خداوند متعال از منظر روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است. در روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام)، همواره از توصیف خداوند به عنوان عملی که در نهایت به محدودیت ذات خداوند منجر می‌شود، یاد شده است. در این بخش برخی از این روایات را بررسی و تحلیل می‌کنیم.

۱. امام صادق (علیه‌السلام) در نقل خطبه‌ای از امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ... وَقَمَعَ وَجُودَهُ جَوَائِلَ الْأَوْهَامِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ فَقَدْ حَدَّهَ وَمَنْ حَدَّهَ فَقَدْ عَدَّهَ وَمَنْ عَدَّهَ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۵). این روایت بیان می‌کند که هر گونه توصیف خداوند موجب محدود کردن اوست. این مضمون در احادیث دیگری نیز آمده است (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰، ح ۶؛ صدوق، ۱۳۹۸ ق، ص ۵۷).

۲. در بخشی از خطبه اول امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نهج‌البلاغه نیز آمده است: «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَاهُ وَمَنْ جَزَاهُ فَقَدْ جِهَلَهُ وَمَنْ جِهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهَ وَمَنْ حَدَّهَ فَقَدْ عَدَّهَ» (سید رضی، ۱۴۱۴ ق، ص ۳۹). حضرت در این فرمایش نیز پیامدهای ناگوار و نادرست متعددی

را برای توصیف خداوند (به صورت مطلق) مطرح می‌کنند که یکی از آنها محدود کردن ذات الهی است.

۳. امام سجاد (علیه‌السلام) در پاسخ به ابوحمره می‌فرماید: «يَا أَبَا حَمْرَةَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ عَظُمَ رَبُّنَا عَنْ

الصِّفَةِ فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ مَنْ لَا يَحُدُّ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۰). در این حدیث نیز به این نکته اشاره شده است که هر نوع وصف کردنی نوعی محدود کردن است؛ چراکه عظمت الهی برتر از هر گونه صفتی است؛ یعنی با هیچ صفتی نمی‌توان به عظمت الهی دست یافت. این تعبیر بیانگر آن است که هیچ صفتی توانایی حکایت از ذات الهی را ندارد و علت آن را بر اساس کلیدواژه محدودیت باید فهمید. به عبارت دیگر، همه (مفاهیم) صفات، دارای محدودیتی هستند که موجب محدودیت موصوف آنها می‌شود (در ادامه توضیح بیشتر این مسئله خواهد آمد). بنابراین نمی‌توان خداوندی را که هیچ حدی ندارد، با مفاهیم ذاتاً محدود و حدآفرین توصیف کرد. بدین ترتیب نمی‌توان با تمسک به این روایت گفت که در این روایت اصل توصیف پذیرفته شده است؛ اما توصیف به محدودیت مشکل دارد؛ زیرا هر صفتی ذاتاً محدود بوده و در موصوفش نیز حدآفرین است.

۴. امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ وَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۳؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۲۷). در این روایت، واژه «قدر» به جای «حد» به کار رفته است که نشان‌دهنده هر نوع اندازه‌گیری است. لازمه چنین تعبیری این است که هر گونه توصیف بیانگر یک حد و اندازه خاص باشد. از این رو هیچ صفتی منطبق بر ذات باعظمت الهی نخواهد شد؛ زیرا ذات خداوند متعال از هر گونه حد و اندازه پیراسته است. بنابراین هیچ صفتی که بتوان خداوند را با آن توصیف کرد، وجود ندارد.

۵. روایاتی که در تبیین معنای «الله اکبر» نقل شده‌اند، نشان می‌دهند که هر وصفی، حتی اگر خدا را بزرگ‌تر و والاتر از هر چیز بدانیم، ناگزیر نوعی تحدید به همراه دارد. در حدیثی امام صادق (ع) از شخصی که در حضورشان عبارت «الله اکبر» را گفته بود، پرسیدند: «خداوند از چه چیزی بزرگ‌تر است؟» و او در پاسخ گفت: «از هر چیزی». امام (ع) فرمودند: «[با این تفسیر] او را محدود کردی». آن مرد گفت: «پس چگونه بگوییم؟» حضرت فرمودند: «قُلْ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۱۷). از این رو مراد از «الله اکبر» این است که ذات الهی فراتر از هر توصیفی است و چون توصیف‌پذیر نیست، نسبت دادن هر صفتی به ذات مقدس او امکان‌پذیر نخواهد بود و سرّ این مطلب همان لزوم محدودیت است.

۶. در برخی روایات آمده است که برخی معصومین (ع) به کسانی که در پی شناخت و توصیف خداوند برمی‌آمدند، می‌فرمودند: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَحُدُّ وَلَا يُوصَفُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۲). این سخن نشان می‌دهد که میان هر گونه توصیف و محدودیت خداوند پیوندی وجود دارد و هر نوع توصیف، در حقیقت او را به نوعی محدود می‌کند.

۷. امام صادق (ع) در نقل خطبه‌ای از امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «وَلَمْ تَحْطَ بِالصِّفَاتِ فَيَكُونُ يَادِرَاكِهَا إِثَاء

بِالْحُدُودِ مُتَنَاهِيًّا وَمَا زَالَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ عَنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ مُتَعَالِيًّا...» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۵۰). این روایت به روشنی بیان می‌کند که توصیف خداوند و اطلاق صفات بر ذات حق تعالی موجب محدود شدن خداوند - تبارک و تعالی - می‌شود. با دقت در تعبیر روایت ملاحظه می‌شود که حضرت می‌فرماید: هیچ صفتی بر ذات الهی احاطه ندارد تا بتوان با ادراک آن صفات، حق تعالی را با حدود آن صفات، متناهی کرد. بنابراین، روایت، هم به محدود بودن صفات تصریح دارد و هم اینکه ادراک این صفات موجب محدود شدن موصوف (ذات الهی) می‌شود.

۸. حضرت علی (ع) در خطبه‌ای می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي... سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَنِ الصِّفَاتِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَهَ الْخَلْقِ مَحْدُودٌ فَقَدْ جَهِلَ الْخَالِقَ الْمَعْبُودَ» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۷۹). در این سخن، خداوند از هر گونه توصیفی برتر دانسته شده است؛ چراکه صفت داشتن خداوند متعال و توصیف او ملازم با محدودیت است و چنین کاری (توصیف الهی) ناشی از عدم شناخت حقیقی خداوند متعال دانسته شده است.

۹. امام حسن (ع) در پاسخی به درخواست توصیف پروردگار می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ أَوَّلٌ مَعْلُومٌ وَلَا آخِرٌ مَّتَنَاهٍ وَلَا قَبْلُ مُدْرِكٌ وَلَا بَعْدُ مَحْدُودٌ وَلَا أَمَدٌ بِحَتَّى وَلَا شَخْصٌ فَيَتَجَزَّأُ وَلَا اخْتِلَافٌ صِفَةٍ فَيَتَنَاهَى فَلَا تُدْرِكُ الْعُقُولُ وَأَوْهَامُهَا وَلَا الْفِكَرُ وَخَطَرَاتُهَا وَلَا الْأَلْبَابُ وَأَذْهَانُهَا صِفَتَهُ» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۴۵-۴۶). این روایت نیز تأکید می‌کند که داشتن صفات گوناگون ملازم با تناهی و محدودیت حق تعالی است و به روشنی بیان می‌کند که تناهی خداوند متفرع بر داشتن صفات مختلف است. از این رو دستیابی ابزارهای ادراکی بشر به صفتی برای خداوند، غیرممکن است. بنابراین هر گونه تلاش برای وصف او، در نهایت به محدودیت و نقصان در شناخت خداوند منتهی می‌شود.

۱۰. در برخی از فقرات روایت امام رضا (ع) در مجلس مأمون نیز بر این مطلب تأکید شده است: «...فَقَدْ جَهِلَ اللَّهُ مَنْ اسْتَوْصَفَهُ... وَمَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَحَدَ فِيهِ لَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ بِإِنْغِيَارِ الْمَخْلُوقِ كَمَا لَا يَتَحَدَّدُ بِتَحْدِيدِ الْمَحْدُودِ... وَلَا تَحْدُهُ الصِّفَاتُ...» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۶-۳۷). در این عبارت، حضرت می‌فرماید: «هر که در پی توصیف خدا برآید، در حقیقت به او جهل ورزیده است». مفهوم این سخن آن است که شناخت صحیح خداوند مستلزم نفی توصیف و سلب صفات از ذات الهی است. امام (ع) توصیف خداوند را «الحاد» (انحراف در خدانشناسی) می‌داند و لوازم ناپذیرفتنی متعددی را برای آن برمی‌شمارند. به قراین موجود در روایت، «صفت» در اینجا در معنای وجودی به کار رفته است و وجود هر صفتی برای خداوند را مطلقاً مستلزم محدود کردن دانسته‌اند. امام (ع) در این بیان به تنزیه همه ویژگی‌های وجودشناختی‌ای می‌پردازند که وجودشان به نوعی به محدودیت موصوف می‌انجامد و بدین ترتیب به تلازم بین توصیف‌پذیری خداوند و محدودیت ذات او اشاره فرموده‌اند.

این روایات، علاوه بر اینکه به وضوح نشان می‌دهند که در آموزه‌های اهل بیت (ع) توصیف خداوند همواره

با محدودیت و تحدید او همراه است و در مباحث توحید و شناخت ذات حق باید از هر نوع توصیف و نسبت دادن صفات به خداوند پرهیز کرد، معیار لازم برای تبیین این تلازم را نیز در اختیار ما قرار می‌دهند. در ادامه می‌کوشیم که این دلیل را بر اساس تحلیل عقلی معیار یادشده تبیین کنیم.

۲. تبیین مفاهیم

پیش از تبیین تحلیل عقلی دلیل لزوم محدودیت بر آموزه نفی صفات، لازم است توضیحاتی درباره برخی مفاهیم کلیدی در این بحث ارائه کنیم.

۱-۲. اسم و صفت

واژه «اسم» به اتفاق اندیشمندان لغوی به معنای نشانه و علامت است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۴۰۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۱۵؛ ابن الانباری، بی تا، ص ۴ و ۶؛ عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۲۰). این نکته در روایات نیز تأیید شده است (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۲۳۹-۲۳۰). واژه «صفت» نیز دارای دو معنای اصلی است: یکی معنای حاصل مصدری، که به حالت و کیفیت موجود در ذات اشاره دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۷۳)؛ دیگری معنای مصدری، که به عمل توصیف و بیان آن ویژگی اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۶). به عبارت دیگر، صفت در معنای حاصل مصدری نشانه آن خصوصیت یا ویژگی در موصوف است و در معنای مصدری صرف بیان (جعل) نشانه برای موصوف؛ از این رو «اسم»، اعم مطلق از «صفت» است.

در اصطلاح علوم ادبی نیز اسم اعم از صفت است و واژه‌ای است که در مقابل فعل و حرف قرار دارد (اعم از اینکه مشتق باشد یا نباشد)؛ ولی صفت تنها اسم مشتقی است که معنای وصفی داشته باشد. در علم کلام و فلسفه، بیشتر متکلمان و همه فلاسفه بر این باورند که میان اسم و صفت تفاوتی نیست، جز اینکه صفت بر معنایی از معنای دلالت دارد که ذات به آن متلبس است (مبدأ اشتقاق همچون «علم»، «قدرت» و «حیات») و اسم بر ذاتی دلالت دارد که صفتی در آن اخذ شده است (الفاظ مشتق) (برای مثال، رک: رازی، ۱۴۲۰ق، ص ۴۸۳؛ طوسی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۱؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۳۳۷؛ جرجانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۳ق، ص ۳۴۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۹۸؛ ج ۱۴، ص ۱۲۴؛ طباطبایی، ۱۹۷۳م، ج ۸، ص ۳۵۲).

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز این دو واژه به یک معنا به کار رفته‌اند و هم بر مبدأ اشتقاق (اصل کمالات) و هم بر الفاظ مشتق (ذات متصف به کمالات)، هر دو واژه اطلاق شده‌اند (رک: صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۴۶، ۱۸۷، ۱۸۸ و ۹۲؛ کفعمی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۴۷؛ کفعمی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۰۲؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۸۸ و ۱۱۳). البته شاید بتوان با توجه به مباحث مختلف صفات الهی، در حوزه هستی‌شناسی و معناشناسی دو کاربرد متفاوت برای واژه صفت در متون دینی معرفی کرد. توضیح آنکه وقتی در متون دینی واژه‌ای به منزله صفتی برای حق تعالی

به کار می‌رود، گاهی به این هدف است که تنها مفهوم یا معنایی را که مخاطب با آن آشناست، در ذهن او ایجاد کند و از طریق آن معنا یا مفهوم، صرفاً اشاره‌ای به حق تعالی داشته باشد تا از این طریق شناختی اجمالی، هرچند سلبی یا فعلی (کارکردی)، حاصل شود. در این صورت، صفت تنها یک نشانه است و هرگز بیانگر کیفیت، چگونگی و نحوه تحقق حق تعالی نیست. این کاربرد را چون ناظر به مباحث معناشناسی اوصاف است، می‌توانیم کاربرد معناشناختی صفت بنامیم؛ اما گاهی از اطلاق یک واژه، به مثابه یک صفت برای حق تعالی، امری فراتر مدنظر است و ارائه‌دهنده نگرشی شناختی - وجودی از حق تعالی و بیانگر کیفیت وجودی اوست. بر این اساس، از صرف یک معنای ذهنی درباره حق تعالی به حقیقتی وجودی در او پل زده می‌شود. از آنجایی که در این کاربرد، به «صفت» نگاهی هستی‌شناسانه می‌شود و بیانگر تحقق خارجی و وجودی بودن معنای آن است (مصدق یا مابازای آن)، می‌توانیم آن را کاربرد هستی‌شناختی صفت بنامیم. این تفکیک میان دو کاربرد صفت، به لحاظ دو معنای لغوی آن (مصدری و حاصل‌مصدری) قابل دفاع است؛ چنان که تقسیم صفات به ذاتی و غیرذاتی (فعلی) یا ثبوتی و سلبی، مبتنی بر چنین انگاره‌ای است (تفصیل این مطلب نیازمند مقالی دیگر است).

بی‌توجهی به تمایز این دو کاربرد، گاه موجب خطا می‌شود و از ذکر صفات و اسمای الهی در متون دینی که کاربردی معناشناختی دارند، نتایجی هستی‌شناختی گرفته می‌شود. اساساً تمامی پیروان ادیان الهی در لزوم وجود چنین اسمایی برای سخن گفتن درباره خداوند متعال و برقراری ارتباط با او تردیدی ندارند. حتی باورمندان به آموزه نفی صفات، که هیچ نحوه تحقق یا وجودی برای صفات قائل نیستند، در به کارگیری این اسما درباره حق تعالی شکی ندارند و همواره به دنبال توجیه معنای این اسما و صفات و وجه تمایز آنها از یکدیگرند. بنابراین نمی‌توان با تمسک به آیات و روایاتی که به توصیف خداوند متعال با اسمایی چون عالم، قادر، حی و... می‌پردازند، مدعی وجودی بودن صفات در حق تعالی شد؛ زیرا نهایت دلالت آیات و روایات یادشده، امکان خواندن و وصف خداوند از نظر معنایی و معرفتی با چنین اسما و اوصافی است و هیچ دلالت هستی‌شناختی بر وجود یا تحقق داشتن این اوصاف در ذات الهی ندارند.

۲-۲. مفهوم نامتناهی و نامحدود

«نامحدود (نامتناهی) بودن خداوند» در میان ادیان ابراهیمی مسئله‌ای بدیهی و مسلم است. «تناهی» در لغت به معنای پایان، حد و مرز است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۳۴۴؛ صاحب، ۱۹۹۴م، ج ۴، ص ۶۹)؛ از این رو می‌توان «نامحدود» را با «نامتناهی» معادل گرفت که در امور مختلفی همچون زمان، مکان و عدد کاربرد دارد. در اندیشه اسلامی نیز مسئله «نامتناهی» در حوزه‌های گوناگون فلسفی و کلامی، از طبیعیات و الهیات بالمعنی الاعم گرفته تا الهیات بالمعنی الاخص، به‌ویژه در بحث ذات و صفاتی الهی مطرح شده است (ر.ک:

طالبزاده، ۱۳۸۵، ص ۸۸؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۲۲؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۵۸). بررسی کاربردهای اصطلاح نامتناهی در آثار اندیشمندان مسلمان نشان می‌دهد که این مفهوم دست کم سه کاربرد متمایز دارد:

الف) سلب ملکه: در این کاربرد، رابطه متناهی و نامتناهی رابطه عدم و ملکه خواهد بود و تنها بر کم و کمیات، اعم از مقدار، زمان و عدد عارض می‌شود (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق ب، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق الف، ص ۲۶؛ رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۹۱؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۲۰۶؛ طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۷۵؛ حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۷۱؛ صدرالمتهلین، ۱۹۸۱م، ج ۴، ص ۲۱؛ طباطبایی، ۱۹۷۳م، ج ۱۳، ص ۷۷ و ۷۹). از آنجاکه ذات الهی نه کمی است و نه مقداری، این کاربرد به اتفاق فلاسفه و متکلمان درباره خداوند منتفی است.

ب) سلب مطلق: در این کاربرد، نامتناهی صرفاً به معنای سلب کم و کمیات از یک موجود است. از این رو هر موجود غیرکمی (نظیر نقطه، عقل، نفس و ذات واجب تعالی) نامتناهی تلقی می‌شود (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق ب، ج ۱، ص ۲۰۹؛ رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۹۱؛ حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۷۱؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۲۰۶؛ صدرالمتهلین، ۱۹۸۱م، ج ۴، ص ۳۱). در اینجا رابطه نامتناهی و متناهی، رابطه سلب و ایجاب است، نه شأیت اتصاف؛ بنابراین در ورای این سلب عام، هیچ معنای تحصلی/وجودی خاصی برای نامتناهی اثبات نمی‌شود. گرچه برخی متکلمان اطلاق نامتناهی بر خداوند را در همین حد دانسته‌اند (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۲۵) یا حتی ظاهر پاره‌ای روایات بر آن دلالت دارد، اما اکتفا به آن برای تبیین حقیقت توحید، شایسته به نظر نمی‌رسد.

ج) نامتناهی وجودی: در این کاربرد، «تناهی» و «عدم تناهی» وصف وجود و کمالات وجودی است، نه ماهیت. موجود متناهی دارای حدود وجودی خاص و فاقد برخی کمالات است؛ درحالی که وجود نامتناهی فاقد هر گونه حد، تعین و فقدان بوده و جامع همه کمالات وجودی است. در فلسفه و عرفان اسلامی، «نامتناهی وجودی» منحصر به ذات الهی است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق الف، ص ۳۲؛ میرداماد، ۱۳۶۷، ص ۳۷۴؛ صدرالمتهلین، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۵۴؛ صدرالمتهلین، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۶۱). گرچه در این کاربرد (برخلاف دو کاربرد قبلی)، نامتناهی دارای معنایی ایجابی/وجودی است و متناهی معنایی مشوب به عدم دارد، اما ادراک انسانی از نامتناهی همچنان سلبی است؛ زیرا ذهن محدود انسان، تنها با موجودات متناهی و کمالات محدود آنها آشناست؛ از این رو توان درک و تصور حقیقت وجود نامتناهی را ندارد؛ بلکه تنها با سلب تناهی از وجود خداوند می‌تواند بدان اشاره کند. بنابراین ایجابی/وجودی بودن معنای نامتناهی به معنای امکان تصور آن نیست.

از منظر معرفت‌شناختی، «نامحدود» مفهومی فلسفی است، نه ماهوی یا منطقی؛ زیرا نه فرد (مابازای مستقل) خارجی دارد و نه صورت حسی یا خیالی یا حتی وهمی برای آن متصور است؛ همچنین وصفی برای دیگر مفاهیم ذهنی نیست (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۸۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۹۱-۲۰۰). مفاهیم فلسفی

مابازای مستقل خارجی ندارند؛ بلکه دارای منشأ انتزاع خارجی‌اند و این عقل است که با تجزیه، تحلیل و سنجش دیگر مفاهیم و مقایسه اشیا با یکدیگر، به آنها پی می‌برد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۹۱-۲۰۰).

بر این اساس، ذهن با بهره‌گیری از قوه «متصرفه» این امکان را دارد که با تجزیه و تحلیل، مفاهیمی را که در خارج اتحاد مصداقی دارند، از یکدیگر جدا کند (تجريد) و با مفاهیمی دیگر پیوند بزند (ترکیب). بدین ترتیب، تصور خط، سطح یا حجم نامتناهی را باید نتیجه همین تصرفات ذهنی دانست؛ بدین صورت که ذهن مفهوم تناهی را از خطی که در خارج همراه آن فرض می‌شود، سلب می‌کند و مفهوم خط نامحدود را می‌سازد. همین کار درباره سطح و حجم نیز قابل اجراست (سوری و بیگلری، ۱۳۹۵، ص ۶۴). با استفاده از همین سازوکار می‌توانیم تصویری از مفهوم «نامحدود وجودی» نیز داشته باشیم؛ یعنی معنای «محدودیت/تناهی» و «عدم محدودیت/نامتناهی» در مفاهیم کمی را حفظ و ارتباط آن با مقادیر را نفی کنیم؛ سپس این معنا را به وجود نسبت دهیم. روشن است که چنین تعریف و تصویری از نامتناهی قطعاً تعریف و درکی سلبی است.

همچنین لازم به ذکر است که در این روند ذهنی، تنها تصویری اجمالی از نامحدود پدید می‌آید؛ زیرا امکان تصور خود نامحدود به‌صورت مستقل برای ذهن، به‌دلیل محدود بودن ذهن، وجود ندارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۱۰۱)؛ بنابراین در این فرایند ذهنی، مفهومی ساخته می‌شود که حقیقت نامحدود را حکایت نمی‌کند؛ بلکه تنها بدان اشاره می‌کند. می‌توانیم برای تمایز نهادن میان چنین مفهومی و مفاهیمی که از حقیقت مصداق حکایت می‌کنند، از اصطلاح «عنوان مشیر» استفاده کنیم؛ با این توضیح که اطلاق واژه مفهوم بر عناوین مشیر، حقیقی نیست؛ چراکه مفاهیم، حکایتی ذاتی از واقع و خارج دارند و بر اساس رئالیسم معرفتی، این حکایت باید حکایتی مطابق با واقع باشد؛ درحالی‌که در عناوین مشیر، این حکایت مطابق با واقع نیست. راز این امر آن است که چنین حقایقی (مثل حقایق نامحدود) قابل درک و تصور نیستند؛ از این‌رو تنها الفاظی برای اشاره به آنها وضع می‌شود؛ نه اینکه این الفاظ، مفاهیم حقیقی حکایتگر از کنه واقع آنها باشند. بنابراین می‌توان گفت که آنچه از این دست حقایق در ذهن وجود دارد، تنها مفهومی عام و عنوانی مشیر است که صرفاً به وجهی از وجوه آن حقیقت فراتر از ادراک اشاره می‌کند (آن‌هم به‌صورت سلبی)، نه اینکه تمام حقیقت و کنه آن را نشان دهد.

نکته دیگر اینکه با تحلیل همین عناوین مشیر سلبی می‌توان به عناوین دیگری چون وحدت و بساطت الهی دست یافت؛ بدین معنا که نامتناهی بودن وجودی خداوند مستلزم وحدت حقیقی و نفی هر گونه کثرت بیرونی (نفی شریک و مثل) و درونی (نفی ترکیب)، و در نتیجه بساطت محض ذات الهی است؛ زیرا هر گونه تکثر یا ترکیبی مستلزم محدودیت و نیاز است.

۳. مبانی معرفت‌شناختی تحلیل ملازمه صفت داشتن و محدودیت

اکنون با توجه به روشن شدن مفهوم «نامتناهی» و اطلاق آن بر حق تعالی، باید به تبیین این نکته بپردازیم که چگونه صفت داشتن خداوند به محدودیت ذات الهی می‌انجامد. مدعای ما این است که صفات و مفاهیم آنها دارای محدودیت ذاتی‌اند و اطلاق آنها بر خداوند متعال مستلزم محدودیت ذات الوهی می‌شود. تبیین و تحلیل این مدعا و استدلال بر آن نیازمند روشن شدن چند مقدمه، به مثابه مبانی معرفت‌شناختی این مسئله، به شرح زیر است.

۳-۱. محدودیت ذاتی مفاهیم

همه تصورات ذهن ما صورت‌هایی از ممکنات (= مخلوقات) هستند که مشحون از حدود و نقایص مختلف و متعدّدند. این امر در تصورات جزئی کاملاً آشکار است و در تصورات کلی ماهوی نیز - که بر امور عینی حمل می‌شوند و از ماهیت و حدود وجودی اشیا حکایت دارند - به همان اندازه بدیهی است؛ زیرا عقل این مفاهیم را از طریق سازوکارهایی چون تجرید، تعمیم و ترکیب، از موارد خاص - اعم از صورت‌های جزئی حاصل از ادراک حسی، خیالی و وهمی یا شهود باطنی - انتزاع می‌کند. مفاهیم منطقی نیز که صرفاً بر مفاهیم و صورت‌های ذهنی حمل می‌شوند، حاصل تحلیل‌های عقلی بر همان صورت‌های جزئی و مفاهیم ماهوی موجود در ذهن‌اند و از این‌رو برآمده از صور ممکنات‌اند؛ ولی تنها در قلمرو ذهن اعتبار دارند و ناظر به واقعیت خارجی نیستند. مفاهیم فلسفی نیز هرچند بر موجودات خارجی حمل می‌شوند و از انحای وجود آنها - نه حدود ماهوی‌شان - حکایت می‌کنند، بدون مقایسه و تحلیل عقلی و کندوکاوی ذهنی حاصل نمی‌شوند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۹۴). بنابراین می‌توان گفت که مفاهیم فلسفی نیز در ابتدا صرفاً از موجوداتی انتزاع می‌شوند که ذهن با آنها مواجهه دارد و سپس به دیگر موجودات تعمیم داده می‌شوند. از این‌رو این مفاهیم نیز در نهایت مبتنی بر صور ممکنات‌اند؛ لذا تمام مفاهیمی هم که از این تصورات حکایت دارند، دارای چنین نقایص و حدودی هستند. اگر خداوند را دارای صفاتی وجودی بدانیم، مفاهیم صفات و کمالات نیز از این اصل مستثنا نیستند. بنابراین، مفاهیم صفات و کمالات، از آنجاکه برگرفته از صفات و کمالات مخلوقی‌اند، محدودیت‌هایی دارند.

از سوی دیگر، در اندیشه اسلامی، این یک اصل مسلم است که نمی‌توان مفاهیم صفات و کمالات را با محدودیت‌هایشان به خدای متعال نسبت داد و ضروری است که به هنگام اطلاق صفات بر خداوند، او را از این نقایص و محدودیت‌ها تنزیه کنیم. اما نکته‌ای که در اینجا وجود دارد، این است که ما هر قدر هم تلاش کنیم، نهایتاً می‌توانیم حدود بیرونی یک مفهوم را از آن بزداییم؛ اما حدود ذاتی یک مفهوم همچنان باقی است و ما هرگز نمی‌توانیم ذاتی یک شیء را از آن سلب یا تجرید کنیم. این مطلب نیاز به توضیح بیشتری دارد:

ویژگی ذاتی هر مفهومی تباین با سایر مفاهیم (انعزال) است و مفاهیم، از آن جهت که مفهوم‌اند، متباین

بالذات‌اند. البته نباید حکم تباین ذاتی مفاهیم را، که به‌اعتبار ذات مفاهیم مطرح می‌شود، با حکم تباین مفاهیم بر اساس نسب اربعه، که از حیث اشتغال مفاهیم ماهوی بر افراد مورد لحاظ قرار می‌گیرد، خلط کرد؛ مثلاً میان مفهوم حیوان و مفهوم انسان از نسب اربعه، نسبت عموم و خصوص مطلق و میان مفهوم انسان و مفهوم ناطق نسبت تساوی برقرار است. این احکام به‌اعتبار افراد حیوان، انسان و ناطق، میان مفاهیمشان برقرار است؛ اما بر اساس ذات این مفاهیم، تمامی این مفاهیم با یکدیگر تباین دارند و هیچ یک بیانگر دیگری نیست. به همین دلیل بهتر است برای بیان تباین ذاتی میان مفاهیم، به‌جای لفظ «تباین»، از واژه «انغزال» استفاده کنیم.

گذشته از این، چنین حکمی، اگرچه شامل همه مفاهیم (مفاهیم ماهوی، معقولات ثانی منطقی و فلسفی) می‌شود، ولی در بحث صفات خدا، مفاهیم ماهوی و منطقی اساساً مورد نظر نیستند؛ چراکه تمامی ویژگی‌های ماهوی از صفات سلبیه خداوند به‌شمار می‌آیند و مفاهیم منطقی هم مختص عرصه ذهن‌اند؛ حال آنکه خداوند در خارج دارای تمام کمالات است؛ لذا نمی‌توان خداوند و صفاتش را صرفاً اعتباراتی ذهنی دانست. بنابراین، تنها معقولات ثانی فلسفی که به موجودات خارجی نسبت داده می‌شوند، می‌توانند موضوع بحث باشند.

بدین‌سان می‌توان گفت که هر مفهومی محدود به ذات خود و محصور در چهارچوب معنای خویش است؛ چنان‌که مفهوم «علم» متفاوت با مفهوم «قدرت» و مغایر با آن است و هیچ یک منطبق بر مفهوم «حیات» نیست و در هیچ کدام دلالتی بر دیگری وجود ندارد و در ذات خود، هیچ کدام حاکی از دیگری نیستند. بر این اساس می‌توان گفت هر مفهومی دارای ماورایی است که هرگز شامل آن نمی‌شود: «لکل مفهوم وراء يقصر عن شموله» (طباطبایی، ۱۹۷۳م، ج ۶، ص ۱۰۱). در نتیجه، «محدودیت» ویژگی ذاتی مفهوم است که هرگز از آن جدا نمی‌شود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۶۸، ج ۶، بخش ۴، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ فیاضی، ۱۳۸۷، ص ۱۷-۱۹).

حتی با افزودن قیودی مانند «صرافت»، «اطلاق» و... به مفهومی مثل علم، و بیان تعبیری همچون «علم مطلق»، «علم صرف»، «علم نامحدود» یا «علم لا کالعلوم»، تنها می‌توانیم نقایص و حدود مراتب مختلف علم را (که می‌توان آنها را «جهل» نامید)، از مفهوم علم نفی کنیم؛ نه اینکه مفهوم علم شامل صفات دیگری مانند قدرت و حیات شود و حاکی از آنها باشد. بنابراین چنین مفاهیمی همچنان محدودند. این مطلب درباره تمامی صفات ذاتی خداوند صادق است؛ حتی وصف «نامحدود» نیز اگر به‌طور مطلق و به‌مثابه یک وصف ذاتی ثبوتی در نظر گرفته شود، محدود به «نامحدودی» است و در مقابل مفاهیم محدود و صفاتی چون علم، قدرت و... قرار می‌گیرد؛ نه اینکه این صفات را در خود جای دهد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۶۸، ج ۶، بخش ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶)؛ مگر اینکه آن را به‌مثابه عنوانی مشیر، و نه یک وصف، در نظر بگیریم که در این صورت، از دایره بحث خارج خواهد بود. در نتیجه، با این‌گونه قید زدن‌ها حداکثر می‌توانیم حدود بیرونی یک مفهوم را از آن بزداییم؛ اما حدود

درونی و ذاتی آن، حتی با این گونه قیدها نیز قابل سلب نیست (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۹ق، ص ۶؛ طباطبایی، ۱۹۸۱م، ص ۴۷-۴۸؛ طباطبایی، ۱۹۷۳م، ج ۶ ص ۱۰۱).

از اصل معرفت‌شناختی محدودیت ذاتی مفاهیم و انزال آنها از یکدیگر می‌توان نتایج مختلفی را به دست آورد که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

۲-۳. حدآوری مفاهیم

از آنجاکه هر مفهومی محدود است، پس می‌توان گفت که هر مفهومی به‌نحوی یک قید و حد برای مصداق خود است. بیان دیگر این عبارت این است که مفاهیم، حدآور و حدآفرین‌اند و به‌تعبیر علامه طباطبایی: «أن نفس الصفة تحديد و تعیین» (طباطبایی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۲). در تبیین این مطلب باید گفت که مفاهیم فلسفی مختلفی را می‌توان بر یک مصداق خارجی حمل کرد. از آنجاکه این مفاهیم دارای تباین ذاتی (انزال) با یکدیگرند، پس باید حقیقتاً و بالذات متکثر باشند (وگرنه، هر مفهوم باید حاکی از مفاهیم دیگر هم باشد که بر اساس محدودیت ذاتی مفاهیم، چنین امری پذیرفتنی نیست). از این رو انتزاع هر کدام از این مفاهیم و حکایتش از آن مصداق خارجی باید با لحاظ حیثیت و جهتی خاص (متفاوت با حیثیات و جهات دیگر مفاهیم) باشد تا متکثر حقیقی مفاهیم محقق شود. بنابراین باید در ذات آن مصداق، حیثیات و جهات کثرت متعدی را فرض کرد؛ و اگر هیچ جهت کثری در آن وجود نداشته باشد، هیچ دلیل موجهی برای کثرت بالذات آن مفاهیم و انزال آنها از یکدیگر نخواهیم داشت و این خلف، فرض ماست. از سوی دیگر، بدیهی است که هر گونه لحاظ حیثیت یا جهت (تَحْيِث) در یک ذات، حاکی از نوعی قید زدن و ایجاد محدودیت در آن است. در نتیجه، حمل مفاهیم فلسفی متکثر و متباین بالذات بر یک مصداق، منجر به تحدید و تقیید آن می‌شود.

بنابراین، اگر در انتزاع صفت «علم» از یک «وجود حیّ عالمِ قادر» به‌نام «الف» و حملش بر آن بگوییم: «الف عالم است»، از آنجاکه در مفهوم «علم» هیچ نشانی از مفاهیم «حیات»، «قدرت» و «وجود» دیده نمی‌شود و بر آنها دلالت ندارد، ناگزیر باید پذیرفت که حمل این صفت بر «الف» تنها از طریق نوعی تقیید و تحدید «الف» حاصل شده است؛ چراکه وصف «عالم» به‌تنهایی توانایی ارائه تصویری تمام‌نما (کامل و مطابق با واقع) از «الف» را به‌دلیل عدم حکایت از دیگر شئون او ندارد و این همان خاصیت محدودیت ذاتی و حدآوری مفاهیم است. ممکن است گفته شود که این تقیید تنها در ظرف حمل و موطن ذهن است و مستلزم تحدید خارجی نیست؛ اما باید توجه داشت که با توجه به مطلب پیشین (یعنی اصل انزال تام مفاهیم از یکدیگر)، اگر ذاتی در خارج بدون هیچ قیدی متصف به این اوصاف شود، باید بپذیریم که آن ذات از حیث واحد، متصف به اوصاف متباین بالذات شده است (ساعت‌چی و سعیدی مهری، ۱۳۹۶، ص ۷۱).

۳-۳. امتناع انتزاع مفاهیم متعدد از ذات نامحدود واحد بسیط محض

نتیجه دیگری که از اصل محدودیت ذاتی مفاهیم به‌دست می‌آید، این است که از ذات واحد بسیط نامحدود - که هیچ گونه کثرتی در آن راه ندارد - نمی‌توان مفاهیم متعدد را انتزاع کرد؛ زیرا انتزاع مفاهیم، نیازمند لحاظ حیثیات و جهات متکثر است.

در توضیح این مطلب باید گفت: انتزاع هر مفهوم از یک مصداق، تنها به‌واسطه حیثیت (= معنا یا محکی) موجود در آن مصداق است؛ به همین دلیل نمی‌توان هر مفهومی را از هر مصداقی انتزاع کرد. ازسوی دیگر، انطباق یک مفهوم بر مصداق خود نیز منوط به وجود همان حیثیت است؛ وگرنه می‌بایست هر مفهومی بر هر مصداقی منطبق می‌شد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۲۲۱).

بر اساس این نکته، انتزاع مفاهیم متعدد از واحد، دو فرض دارد:

- انتزاع مفاهیم مختلف از مصداقی واحد که دارای حیثیات (معانی یا محکی‌های) گوناگون است؛ یعنی هر مفهوم از جهتی خاص از آن مصداق برگرفته شود؛

- انتزاع مفاهیم متعدد از حیثیتی واحد بما هو واحد؛ به‌گونه‌ای که چند مفهوم از یک حیثیت برداشت شود. فرض نخست کاملاً قابل قبول است و نمونه‌های فراوانی هم دارد (ر.ک: صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۳۲۶؛ صدرالمآلهین، ۱۳۶۶، ص ۱۵۰)؛ اما فرض دوم، یعنی انتزاع مفاهیم متعدد و متغایر از حیثیتی واحد بما هو واحد، دشوار و محل اشکال است؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، هر امری که امکان تحلیل آن به مفاهیم متعددی وجود داشته باشد، در واقع امری متشکل از حیثیات متعدد است که هر یک منشأ انتزاع مفاهیم گوناگون واقع می‌شوند. به عبارت دیگر، «مفاهیم» چیزی بیش از حکایت از همان حیثیات متعدد نیستند. بنابراین، اگر آن امر تنها یک حیثیت داشته باشد، مفهومی که از آن انتزاع می‌شود نیز واحد خواهد بود و امکان ندارد که از دو حقیقت متغایر حکایت کند.

البته صدرالمآلهین در مقام بحث درباره صفات الهی، نه تنها تعدد مصادیق خارجی صفات را نفی می‌کند، بلکه حیثیات متعدد را نیز نمی‌پذیرد و همه صفات را - با وجود تمایز و تغایر مفهومی - به حیثیتی واحد بازمی‌گرداند (صدرالمآلهین، ۱۴۲۲ق، ص ۳۴۹؛ صدرالمآلهین، ۱۳۶۳، ص ۲۵۳؛ صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۹۹؛ ج ۶، ص ۱۲۱). از این رو انتزاع صفات متعدد از حیثیتی واحد - آن‌گونه که صدرا مطرح می‌کند - مستلزم تناقض است. ممکن است گفته شود: بر فرض که نتوان از مصداق واحد، مفاهیم متعددی را انتزاع کرد؛ چه اشکالی دارد که یک مفهوم جامع انتزاع شود و سپس مفاهیم سایر صفات از تحلیل عقلی ملازمات آن مفهوم استنتاج شود؟ (برای مشاهده چنین رویکردی در تحلیل صفات، ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۹۳).

در پاسخ باید گفت: اگر مقصود آن باشد که همه صفات الهی در نهایت به صفتی واحد همچون «وجود» بازگردند، آن گاه سخن در خصوص انتزاع مفاهیم متعدد از حیثیت واحد، موضوعیت خود را از دست می‌دهد؛ زیرا در این تحلیل، صفات گوناگون حقیقتاً وجود ندارند و همگی به یک حقیقت واحد تقلیل یافته‌اند؛ در حالی که محل بحث ما فرض انتزاع واقعی چندین مفهوم (صفت) از ذات الهی است؛ اما اگر مقصود از ارجاع صفات به وجود وجود آن باشد که منشأ انتزاع همه صفات، حیثیتی واحد است - آن گونه که صدرالمآلهین در مواضع متعدد بر آن تأکید دارد - آن گاه مسئله اصلی و دشوار «امکان یا امتناع انتزاع مفاهیم متعدد از حیثیتی واحد» مطرح می‌شود.

با این توضیح، نسبت وثیق میان حوزه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی صفات الهی نیز روشن می‌گردد؛ به این معنا که هر راه حل معرفت‌شناختی باید با مبانی هستی‌شناختی صفات نیز سازگار باشد و بالعکس.

۳-۴. عدم امکان حکایت مفاهیم از حقیقت نامحدود

در نهایت، سومین نتیجه و مهم‌ترین نتیجه‌ای که اصل محدودیت ذاتی مفاهیم در پی دارد، این است که هیچ مفهومی توان حکایت از مصداق نامحدود را ندارد و حقیقت نامحدود در حصار هیچ مفهومی نمی‌گنجد. به عبارت دیگر، نه تنها انتزاع مفاهیم متعدد از ذات نامحدود، ممتنع است، بلکه حتی یک مفهوم هم از چنین ذاتی نمی‌توان انتزاع کرد. هر چند این مطلب ضروری است، اما در زمره ضروریاتی است که درک ضرورت آن نیازمند تنبّه است. با بهره‌گیری از آنچه گفته شد، می‌توانیم ضرورت این نکته را به شرح زیر تبیین کنیم.

یکی از نتایج اصل محدودیت ذاتی مفاهیم این بود که مفاهیم حدآورند. این نتیجه را می‌توان به این صورت بیان کرد که «وقوع مفهوم بر مصداق، محدد مصداق است». از آنجایی که این گزاره صادق و ضروری است، از راه استدلال مباشر می‌توان گزاره‌هایی به‌سان آن را در صدق و ضرورت، نتیجه گرفت. معادل عکس نقیض این گزاره چنین خواهد بود: «مصداق نامحدود، مفهومی بر آن واقع نمی‌شود»؛ یعنی هر مفهومی که بر ذات نامحدود اطلاق شود، توانایی نمایش تمام‌قامت آن ذات را نخواهد داشت. به نظر می‌رسد که صورت منطقی این استدلال را می‌توان این گونه بیان کرد: «هر دارای مفهومی، محدود است»، که عکس نقیض موافق آن می‌شود: «هر آنچه محدود نیست، دارای مفهوم نیست».

از این رو هیچ مفهومی امکان ارائه تصویری کامل و مطابق با واقع از حقیقت نامحدود را ندارد. بنابراین آنچه می‌تواند مصداق مطابق مفاهیم محدود قرار گیرد، نمی‌تواند همان ذات حقیقت نامحدود باشد. با توجه به اینکه حدآوری (تحدید مصداق) از شئون ذاتی مفهوم است، باید گفت که موجود نامحدود هرگز در قلمرو مفاهیم نمی‌گنجد. به تعبیر علامه طباطبائی، هر چه بکوشیم که با توسل به مفاهیم به او نزدیک شویم، بیشتر از دسترس ما می‌گریزد و فراتر می‌رود (طباطبائی، ۱۹۷۳م، ج ۶، ص ۱۰۱).

۴. تحلیل ملازمهٔ صفت داشتن و محدودیت

حال با توجه به مقدمات و مبانی مطرح‌شده و ضمیمهٔ اصولی همچون نامتناهی وجودی بودن ذات حق تعالی و وحدت حقیقی و بساطت محض آن (که با ادلهٔ عقلی و نقلی متعددی قابل اثبات است و به‌منزلهٔ یک اصل مسلم در اسلام شناخته می‌شود)، می‌توان استدلالی بر ملازمهٔ صفت داشتن و محدودیت، به این شرح تبیین کرد: بنا بر فرض صفت داشتن حق تعالی، اسما و صفات مفاهیمی‌اند که بدون شک دارای منطبق‌علیه خارجی (= محکی ← صفات ذات) هستند؛

مفاهیم به‌طور کلی، مَثَر کثرت‌اند؛ زیرا هر مفهومی ذاتاً و بالضرورة از مفهوم دیگر جدا و منعزل است و تنها نشانگر مفهوم خویش است و نمی‌تواند بر مفهومی دیگر دلالت کند (اصل محدودیت ذاتی مفاهیم)؛

ازسوی دیگر، ذات حق تعالی ذاتی نامحدود، واحد حقیقی و بسیط محض است؛

انتزاع مفاهیم کثیره از ذات واحد بسیط من جمیع الجهات محال است؛

بنابراین نمی‌توان از ذات واحد بسیط حق تعالی مفاهیم مختلفی انتزاع کرد.

در این صورت، دو حالت متصور است:

تنها یک مفهوم از ذات حق تعالی انتزاع شود، نه مفاهیم کثیر؛

هیچ مفهومی از ذات حق تعالی انتزاع نشود.

اگر تنها یک مفهوم از ذات حق تعالی انتزاع شود؛ این مفهوم نیز دارای محدودیت ذاتی است.

انطباق هر مفهومی بر مصداق، همراه با تحدید (محدود کردن) آن است (اصل حدآوری مفاهیم)؛

انطباق مفهوم بر مصداقی که در ذات خود غیرمحدود است (ذات حق تعالی)، مستلزم تناقض و محال است

(اصل مفهوم‌ناپذیری ذات حق تعالی).

بنابراین هیچ مفهومی از ذات حق تعالی نمی‌توان انتزاع کرد. در این صورت دو حالت قابل فرض است:

حق تعالی صفت دارد؛ اما صفات او مفهوم ندارند؛

حق تعالی صفت ندارد و ازاین‌رو نمی‌توان مفهومی از ذات حق انتزاع کرد.

اگر حق تعالی صفت داشته باشد، اما صفات او مفهوم نداشته باشند، افزون بر اینکه خلف فرض است، تعبیری

پارادوکس است؛ زیرا صفتی که مفهوم نداشته باشد، در حقیقت، صفت نیست.

بنابراین، ذات الهی از هر گونه تعیین اسمی و وصفی و از هر تقیید مفهومی بالاتر است.

بنابراین از ذات واحد و بسیط الهی، نه می‌توان اسم یا صفتی انتزاع کرد (اصل مفهوم‌ناپذیری ذات حق تعالی)

و نه می‌توان مفاهیم اسما و صفات را بر آن اطلاق نمود (به‌دلیل اصل حدآوری مفاهیم).

نتیجه: باید از ذات الهی هر گونه صفت را نفی کرد؛ زیرا مستلزم محدودیت ذات می‌شود.

بدین ترتیب، همان گونه که در مقدمه اشاره شد، آموزه «نفی صفات» یکی از مهم ترین و بحث برانگیزترین مباحث حوزه اسما و صفات الهی، به ویژه «توحید صفاتی» است که با نگاهی «هستی شناختی»، هر گونه تحقق خارجی و وجود داشتن صفات از ذات الهی را نفی می کند تا بساطت و یگانگی الهی محفوظ بماند. از این رو مفاهیمی همچون علم، قدرت و حیات، در این دیدگاه به گونه ای نیستند که بتوانند نحوه ای از وجود (چه عین ذات و چه زاید بر ذات) در ساحت ذات الهی داشته باشند؛ بلکه آنچه ما «صفات» می نامیم، تنها اعتباراتی عقلی و ذهنی اند که نه از ذات الهی، بلکه از مخلوقات انتزاع شده اند و در تمامی مراتب تشکیکی وجود خود دارای حدی ذاتی و غیرقابل سلب اند (حتی با تنزیه حداکثری). از این رو به لحاظ «معرفت شناختی»، قابلیت انطباق بر خداوند را ندارند و ذات الهی نمی تواند مصداقی برای آنها باشد؛ بلکه تنها از باب «دلالت مخلوق بر خالق» می توانند به مثابه «عنوان هایی مشیر» به حقیقت الهی (که هیچ مفهومی منطبق بر آن از او نداریم)، به کار روند؛ بی آنکه نشان دهنده هویت یا معنایی وجودی در ذات باشند.

البته در این آموزه، به لحاظ معناشناختی، الفاظ صفات به کاررفته در متون دینی بی معنا نیستند؛ بلکه یا معنایی سلبی دارند و نافی نقص اند (مانند نفی جهل و عجز) یا دارای معنایی فعلی/کارکردی اند که نحوه صدور افعال را بیان می کنند؛ به این معنا که برخلاف مخلوقات، ذات حق، خود بی واسطه صفاتی همچون علم و قدرت، منشأ آن آثار است و افعالی عالمانه و مقتدرانه از او صادر می شود (عالم بذاته، نه عالم بعلم).

البته برخی اندیشمندان بزرگ که ما در اینجا از خرمن معارف ایشان خوشه چینی کردیم و تحلیل یادشده را بر اساس برخی آثارشان مطرح کردیم (طباطبایی، ۱۴۱۹ق، ص ۸۷ و ص ۱۱-۱۲)، در جایی دیگر به این نتیجه پایبند نبوده اند و با وجود تبیین نکات یادشده می کوشند که صفات کمال را با قید «نامحدود» برای خداوند اثبات کنند و ذات حق را متحد با صفات نامحدود بدانند:

ومن المعلوم أن إثباتها هي لا تنفك عن الحد فنفي الحد عنها إسقاط لها بعد إقامتها ويؤول إلى أن إثبات شيء من صفات الكمال فيه لا ينفي ما وراءها فتتحد الصفات بعضها مع بعض ثم تتحد مع الذات ولا حد، ثم لا ينفي ما وراءها مما لا مفهوم لنا نحكي عنه ولا إدراك لنا يتعلق به فافهم ذلك (طباطبایی، ۱۹۷۳م، ج ۶، ص ۱۰۱).

خلاصه نظر ایشان این است که خدای متعال صفت دارد، ولی صفتش محدود نیست؛ اما چون اثبات هر صفتی با اثبات یک حد همراه و ملازم است، باید بگوییم که اثبات هر صفت کمالیه برای خداوند، ماورای آن صفت را نفی نمی کند؛ مثلاً چنین نیست که اثبات علم برای او، قدرت را نفی کند یا اثبات قدرت، حیات را نفی نماید و... . این صفات، همیشه ماورای خود را نفی می کنند؛ اما در مورد خدای متعال، چون حدود صفات از بین می روند، پس هیچ یک دیگری را نفی نمی کند؛ بنابراین همه صفات با یکدیگر متحد و با ذات نامحدود هم متحد می شوند؛ اما البته این صفاتی که با هم متحدند، ماورای خود را نفی نمی کنند. ماورای آنها چیست؟ همان چیزی که ما

مفهومی حاکی از آن نداریم و مورد ادراک ما هم قرار نمی‌گیرد.

در مقام بررسی این تحلیل می‌توان گفت: اگر قرار باشد که اثبات هر صفت کمالیه برای خداوند، ماورای آن صفت را از او نفی نکند، لازمه‌اش این است که آن صفت، مفهوم خاص خود را نداشته باشد. تا وقتی مفهوم هر صفت باقی است، ویژگی مفاهیم، کثرت است. بالاخره مفهوم علم با مفهوم قدرت یکی نیست. اگر قرار باشد که اینها متحد شوند، باید مفاهیمشان را از دست بدهند. با حفظ مفهوم هر کدام نمی‌توان آنها را با یکدیگر متحد دانست. اینکه هر مفهومی دارای ماورایی است که شامل آن نمی‌شود، مورد تصدیق علامه طباطبایی است (ر.ک: طباطبایی، ۱۹۷۳م، ج ۶، ص ۱۰۱). مثالی هم که خود ایشان مطرح فرموده‌اند، مفهوم «علم لا کالعلوم» است که به قول ایشان، ممکن است برخی حدود را نداشته باشد؛ اما تا وقتی مفهوم علم باقی است، یک محدودیت ذاتی دارد و آن عدم شمولش بر سایر کمالات مانند قدرت و حیات است. هرچه این مفاهیم به یکدیگر ضمیمه شوند، این محدودیت ذاتی که ویژگی مفهوم داشتن است، از بین نمی‌رود.

بر این مبنا می‌توان گفت: وحدت حقیقی صفات کمالی تنها در صورتی امکان‌پذیر است که هر صفت، مفهوم خود را از دست بدهد؛ زیرا تا زمانی که مفاهیم صفات محفوظ است، کثرت آنها نیز برقرار خواهد بود. اما از میان رفتن مفهوم صفت، به معنای نابودی آن صفت است؛ چراکه «صفت بودن صفت» اساساً به همان مفهوم ویژه‌ای است که از آن حکایت می‌کند. در نهایت، اینکه گفته شود حق تعالی صفت دارد، اما صفات او مفهوم ندارد، سرانجامی جز تعطیل محض ندارد. چه چیزی و چگونه بر وجود آن در موصوف خود دلالت می‌کند؟! به عبارت دیگر، اگر مفهوم به منزله امر حاکی وجود ندارد، چگونه از محکی و وجود آن دم می‌زنیم؟! بدین ترتیب، آنچه مثبتان صفات بر منکران صفات خرده می‌گرفتند، خود بدان گرفتار می‌شوند. نتیجه اینکه نفی مفاهیم از صفات پروردگار به نفی خود صفات از ذات می‌انجامد.

نتیجه‌گیری

تحلیل عقلی انجام‌شده نشان داد که دلیل «لزوم محدودیت»، نه تنها یکی از پرکاربردترین لوازم محال مطرح‌شده در روایات است، بلکه از نظر مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و معناشناختی نیز ساختاری استوار دارد. مفاهیم اوصاف الهی، به دلیل آنکه ذاتاً محدود به خود هستند و در نتیجه محدودیت‌سازند، نمی‌توانند بر ذات نامتناهی و بسیط الهی حمل شوند. این امر از منظر روایی به صورت تلازم قطعی میان وصف و تحدید بیان شده و از منظر عقلی نیز با تبیین ماهیت مفاهیم و محدودیت ذاتی آنها قابل دفاع است. بنابراین، آموزه «نفی صفات» پشتوانه عقلی محکم و نیرومندی در مسئله توحید صفاتی دارد و فهم دقیق آن، علاوه بر رفع بسیاری از تعارضات ظاهری در متون، امکان تفسیر استوارتر تنزیه الهی را فراهم می‌کند. این پژوهش، در نهایت نشان داد که تحلیل عقلی این دلیل، خلأ موجود در تحقیقات پیشین را تکمیل می‌کند و می‌تواند مبنایی برای بازخوانی سایر لوازم محال مطرح‌شده در روایات باشد.

منابع

- ابن الانباری، ابوالبركات (بی تا). *الانصاف فی مسائل الخلاف بین البصریین و الكوفیین*. تحقیق: جوده مبروك محمد مبروك. قاهره: مكتبه الخانجی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق الف). *التعلیقات*. تحقیق: عبدالرحمن بدوی. بیروت: مكتبه الاعلام الاسلام.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق ب). *الشفاء (الطبیعیات)*. تحقیق: سعید زاید و دیگران. قم: مكتبه آیه الله المرعشی.
- ابن شعبه، حسن بن علی (۱۴۰۴ق). *تحف العقول*. تصحیح: علی اکبر غفراری. قم: جامعه مدرسین.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مكتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار الفكر - دار صادر.
- اعتصامی، عبدالهادی (۱۳۹۲). مسئله نفی صفات در روایات اهل بیت. *تحقیقات کلامی*، ۱(۲)، ۲۹-۵۰.
- برنجکار، رضا و زارع پور، محسن (۱۴۰۰). آموزه نفی صفات در احادیث شیعه. *علوم حدیث*، ۲۶(۲)، ۱۲۲-۱۴۴.
- برنجکار، رضا و زارع پور، محسن (۱۴۰۱ق الف). مبانی و ادله نفی صفات در کلام امامیه. *فلسفه دین*، ۱۹(۱)، ۷۳-۹۸.
- برنجکار رضا و زارع پور، محسن (۱۴۰۱ب). نظریه نفی صفات در مدرسه کلامی کوفه و قم. *سفینه*، ۱۹(۷۵)، ۹-۳۰.
- بنی هاشمی، سید محمد و روشن بین، ایمان (۱۳۹۳). بررسی روایات نفی صفات از ذات الهی و دلالت های آن. *نقد و نظر*، ۱۹(۱)، ۱۶۹-۱۴۷.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق). *شرح المقاصد*. قم: شریف الرضی.
- جرجانی، میرسیدشریف (۱۳۲۵ق). *شرح المواقف*. تصحیح: بدرالدین نعسانی. قم: شریف الرضی.
- جرجانی، میرسیدشریف (۱۴۱۲ق). *التعریفات*. تهران: ناصر خسرو.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸). *شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه*. تهران: الزهرا.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۹ق). *نهایه المرام فی علم الکلام*. تحقیق: فاضل عرفان. قم: موسسه الامام الصادق.
- خوش صحبت، مرتضی (۱۴۰۳). بازخوانی تحلیلی انتقادی نظریه های هستی شناختی اوصاف الهی نزد اندیشمندان مسلمان. *معرفت کلامی*، ۱۵(۳۲)، ۴۸-۲۸.
- خوش صحبت، مرتضی و یوسفیان، حسن (۱۳۹۹). بازخوانی نظریه نیابت ذات از صفات در هستی شناسی اوصاف الهی و نسبت آن با مسئله نفی صفات و نظریه عینیت. *معرفت کلامی*، ۱۱(۲۴)، ۲۳-۴۰.
- رازی، فخرالدین (۱۴۱۱ق). *المباحث المشرقیه فی علم الالهیات و الطبعیات*. قم: بیدار.
- رازی، فخرالدین (۱۴۲۰ق). *المحصل*. تحقیق: حسین آتای. قم: شریف الرضی.
- راغب اصفهانی، حسین بن ابراهیم (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دار القلم - دمشق: الدار الشامیه.
- زارع پور، محسن (۱۴۰۰). *بررسی اشکالات آموزه نفی صفات*. *تحقیقات کلامی*، ۹(۳۴)، ۸۵-۱۰۶.
- زارع پور، محسن؛ برنجکار، رضا و توران، امداد (۱۴۰۱). *نظریه نفی صفات در مدرسه کلامی اصفهان*. *شیعه پژوهشی*، ۹(۲۳)، ۸-۳۷.
- ساعتچی، مهدی و سعیدی مهر، محمد (۱۳۹۶). معنای نفی صفات در آموزه های شیعی از دیدگاه سیداحمد کربلایی و علامه

طباطبایی. معرفت کلامی، ۸(۱۸)، ۷۸-۶۱.

سوری، روح الله و بیگلری، زهرا (۱۳۹۵). مقایسه نامحدود وجودی با نامحدود کمی. *جاویدان خرد*، (۲۹)، ۸۴-۵۹.

سید رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق). *نهج البلاغه*. تحقیق: صبحی صالح. قم: هجرت.

شهرزوری، شمس الدین (۱۳۸۳). *رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانية*. تصحیح: نجفقلی حبیب. تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴). *الملل و النحل*. تحقیق: محمد بدران. قم: الشریف الرضی.

الصاحب، اسماعیل بن عباد (۱۹۹۴م). *المحیط فی اللغة*. تحقیق: محمد حسن آل یاسین. بیروت: عالم الکتب.

صدر المتألهین، محمد بن قوام (۱۳۶۳). *مفاتیح الغیب*. تصحیح: محمد خواجوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صدر المتألهین، محمد بن قوام (۱۳۶۶). *شرح اصول کافی*. تصحیح: محمد خواجوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صدر المتألهین، محمد بن قوام (۱۴۲۲ق). *شرح الهدایة الاثریة*. تصحیح: محمد مصطفی فولادکار. بیروت: التاريخ العربی.

صدر المتألهین، محمد بن قوام (۱۹۸۱م). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*. بیروت: دار احیاء التراث.

صدوق، محمد بن بابویه (۱۳۷۸). *عیون اخبار الرضا* علیه السلام. تهران: نشر جهان.

صدوق، محمد بن بابویه (۱۳۹۸ق). *التوحید*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

طالب زاده، سید محمد (۱۳۸۵). *متناهی و نامتناهی*. فلسفه، ۳۴(۶)، ۸۷-۱۰۲.

طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۸). *نهایة الحکمة*. تصحیح و تعلیق: غلامرضا فیاضی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۹ق). *الرسائل التوحیدیة*. بیروت: مؤسسه النعمان.

طباطبایی، سید محمد حسین (۱۹۷۳م). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: الاعلمی.

طباطبایی، سید محمد حسین (۱۹۸۱م). *علی* علیه السلام و *الفلسفة الالهیة*. بیروت: الدار الاسلامیه.

طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). *الاحتجاج علی اهل اللجاج*. مشهد: نشر مرتضی.

طوسی، نصیر الدین (۱۳۷۵). *شرح الاشارات و التنبیها*. قم: البلاغه.

طوسی، نصیر الدین (۱۴۰۷ق). *تجريد الاعتقاد*. تحقیق: حسینی جلالی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

طوسی، نصیر الدین (۱۴۱۳ق). *قواعد العقائد*. تحقیق: علی حسن خازم. لبنان: دار الغربه.

عابدی، احمد و حیدری، مجتبی (۱۳۸۹). بررسی و نقد دیدگاه قاضی سعید قمی در نفی اتصاف ذات خداوند به اسما و صفات.

پژوهش های کلامی، ۱۱(۴-۳)، ۱۴۳-۱۶۲.

عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق). *الفروق فی اللغة*. بیروت: دار الآفاق الجدیده.

عشریه، رحمان (۱۳۹۸). ارزیابی آموزه نفی صفات در نهج البلاغه در اندیشه ابن میثم بحرانی. *پژوهش نامه نهج البلاغه*، ۷(۲۶)، ۱۶-۱.

فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۷). هستی و چیستی در مکتب صدرایی. تدوین: حسینعلی شیدانشید. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (۱۴۲۳ق). *قرة العیون فی المعارف و الحکم*. قم: دار الکتب الاسلامی.

- کفعمی، ابراهیم بن علی (۱۴۰۵ق). المصباح. قم: دار الرضی.
- کفعمی، ابراهیم بن علی (۱۴۱۸ق). البلد الامین والدرع الحصین. بیروت: الاعلمی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تصحیح: علی اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مازندرانی، ملا صالح (۱۳۸۲ق). شرح الکافی؛ الاصول و الروضه. تحقیق: ابوالحسن شعرانی. تهران: المکتبه الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۱). آموزش فلسفه. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). مجموعه آثار شهید مطهری (جز: پاورقی بر اصول فلسفه و روش رئالیسم). تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶). مجموعه آثار شهید مطهری (ج ۵: شرح منظومه). تهران، صدرا.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق). الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد. قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
- میرداماد، محمد بن محمدباقر (۱۳۶۷). قبسات. تهران: دانشگاه تهران.